

فذكر فان الذكر تنفع المؤمنين

ترجمہ: یاد رکھو کہ اگر مرد کو یاد دلائی جائے کہ اللہ کی یاد میں رہے تو اس کی زندگی میں اور بعد از موت بھی فائدہ ہوگا۔

توسیل المريد الى المراد

بہ بیان

احکام اخراجات الارواح

ترجمہ: یہ کتاب مرید کو اس کے مقصد تک پہنچانے کے لیے لکھی گئی ہے۔

مطبع عامیہ کتبہ طبعیہ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل لأمره وسيله الى نزول الوارثات وسبباً لرفع الدرجات وحصول العبادات والصلوات والامور على
رسوله محمد الهادي الى الله بأقرب الطرق وأفضل القربات وعلى آله واصحابه الذين فاضلوا بأجل الحسنات وأفضل السعادات
على سائر عباد الله الصالحين الذين تقربوا الى الله تعالى بوظائف الطاعات وانواع العبادات يسعون في بندته كمنكر كرمته
ما سقى الله عبد لا يحق بن سيف الدين بن سعد الدين بن محمد بن أبي عمير اذ كان من سبب في توفيقه الى العلم والادب
احكاماً لا خلاف ولا خلاف بالتمام بعض من انطابان فوشتة شده وخصوصاً ست با نچه در عمل كاتبه ودفتره در مدحه بعضی از سلسله
شرفیه و كاری که این فقیر گمان آن آسانست و بعضی از باب های دیگر امید که قبول افتد و نافع آید و در از کار طابان کتبا یا کتبه
تجربیه و این فقیر را از علم و طوالت و کمی بود و تعب و دوا و بسیار داشت از مناجات و اولاد و اعمال با فوطه شتال تحصیل نکرد
و کتابت آن بجای که جمعی این آن از مجرای عادت بیرون می نمود چون بعد از فراغ تحصیل خط کتاب جمیع توفیق بابت تجنی
از آن اولاد از دست رفت و طلاوت قرآن مجید بر طبق نعم النمل بجای آن شست بعد از آن هنگامی چند روزش شغل باز
و تصفیه طلب پیش آمد و مجال فرصت ننگ شد جای آن بود که طریق سابق مطلق از دست رود و لیکن چون حکم بود و تقبیر
و اجازت مشایخ پیوسته قدری از وی بجا ماند حال چنان بود که شروع در اولاد و سیکرد و چون فوق حضور و گرمی و گرمی و گرمی
عنان اختیار از دست می ربود و همانجا میرفت که وی میبرد و اکنون که قدری میگذرد و بقیه هرگز در دل استقرار پذیرفته وقت
برقرار دیگر است پیش از شروع مخفی چند مناسب باب که شتمیل اندر اصول و قواعد احکام ملقط از کلام بعضی تحقیقین جامع بین الطریقین
نیز نوشته آمد مخصوص در تفسیر و قبول و وسیله الی مقام الوصول و بابت التوفیق و سببه از دست تحقیقین و این امر شایسته
الله تعالی که ورود و دست بچند معنی آمده فی القاموس الوردی بالکسر الاشراف علی العلماء و علمه و علمه و علمه و العلم و العلم
والجیش والنضیب من الماء و تاسیت این معانی یعنی مصلح ظاهر است چه آن جمله از ادعیه و از کار و قرآن نامزد و چون بود که
این اشراف و در دهر و گاه غرت نمایند و سببه از رحمت و الطاف خداوندی است آنند و بداند که دوام و مولیت و حصول الش
این تمام دارد و لیکن سبب است بران گاهی با شخص بود چنانکه در بعضی این بر روزی که کند و گاهی بالنوع چنانچه هر وقت
اولاد تازه دارند و در هر صورت دوام و مولیت حاصل است یا خدا یا که آنکه اشراف عام حکم شجره نانی بعین

[illegible]

و شیء متصل بر ذره و ذکر جزوی از آن است و لایا باشد که بعضی غایب برادر معلوم که فعل متعدی است بهتر از نازل باشد
میفرماید که قسم اعتدالی اقسام است اقسام اعتدالی تحصیل قرب و اهمیت است من حیث الایاتان اما اتمیت وی از ان جهت که هر چه
چون که در علم اعتدالی و استیجاب وقت کند و اقتضای نماید بر ادای فرائض و قسم اعتدالی از نوافل است نزد حاجت و در آن
نمایند حاصل شود و مقصود وی از قرب اگر بعد از آنکه در آن باشد بر مثال بسیاری که بر سر کتب است اینچون باید بود و اگر در آن
معاینه و اثر نماند کند باید واری صحت تمام است هر چند در بر تو افتد و هر که اجتناب کند و قسم اعتدالی و از کتاب کند که در آن
را بر کتب نازل مقصود رسیده بسیار که در عالم با و دیده بر سر گیرند و اگر بر دو کند با لایا و کمال اقرب مقصود خواهد بود و اما
وی از ان جهت که در وقت ضرر است نزد و اقل از جلب منافعت پس اجتناب کرده و اهمیت بود از ایات نازل مثلاً آنرا که بسیار پسین شود
بیشتر که مودی بکرات است که در وصف بعضی از وقت بر لای و دفعه آن که است اهمیت بود از اشتغال بعضی نوافل در آن وقت
پس چون سالک ملوک این طریق نماید مقصود خود که قرب الهی و وصول بوی تعالی مقدس است برسد و سعی قرب الهی بعد
سالک بود از طریق تعالی و تعین چهل قطع از غیر و غیر منحصر شد و در مخطوط و در جامع کسبام منیات بود از
محرمات و مکروهات و در مباح اشتغال بخلوقات بملوک و علم مثل زمین و آسمان و کره و درخت و سایر بی حیث و غیر ذلک پس بعد
از مخطوطات به جدول وی از قرب بمباحات قرب ناقص است و از جدول از سمات قرب تا پسین هر قدر که سالک از غیر محرمات
بود از جناب وی تعالی قرب بگیرد و این غیر بسیار بی دیگر تعلیم بگیریم اصول جهت که این انداز وصول بحق چهار اند دنیا و حلقه نوسن
و شیطان و طریق از ازل است آنها در کتاب منهاج العابدین غیر مذکور است و چون مقرر شد که طریق قرب و وصول الی الله بجا
فرائض بیشتر نوافل عبادت است باعتبار نوع با فرد و نوافل بعضی قلیل الوقوع و بعضی کثیر الوقوع است قلیل الوقوع
از جنس عبادات مثل حج و زکوة و جهاد و غیر آن و از جنس عادات مثل نکاح و طلاق و بیع و شری و مانند آن کثیر الوقوع
از عبادات مثل صوم و صلاه و زکوة و غیر ذلک و از جنس عادات بیحواکل و شرب و نوم و لباس غیر آن پس نوافل این دو
جنس را در دست مطالب را از تحصیل آن و استیجاب اوقات بدان پس بطریق اقتضا در کتاب عین العزم و صا آئینه ذلالت
من شخصه کت احیاء علوم الدین کفایت است و اگر قصد دارد رجوع بکتاب احیاء العلوم و کتاب بسو و فقه نماید و سیر نماید این
خطا بطه که ذکر کردیم کفایت مطالب را در معرفت قرب و طریق تحصیل آن اما احتیاج مردم به شداد است و پس از برای تسهیل
طریق و سرعت وصول است و سلوک طریق به اوستاد و درند اگر توفیق الهی رفیق گردد و فی سحابة ممکن است بوجوب توفیق تعالی
و اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ جَاهِدُ فِیْهِ اَلْهَدٰی یَهْدِیْ سُبُلَنَا و لَیْکِن تَجِبُ شِدَّةُ مَدَّةِ طَوَّلٍ وَ هُوَ یَا دِیْهِ جَدُّ اَوَّلَ اَللّٰهُ اَعْلَمُ وَ حَصَلَ خُرُوجُ خُصْفِ
قدس سرور بر این سال این عبارت نوشته اند فائده مناسب هذه الرسالة و هی ان مبنی هذه الرسالة علی مصیفة القرب و
طریق تحصیلها فمن علم هذا لا یحتاج الی اشیاء اخر کما قیل من علم شیئا انه واجب و فقهه لا بد له من تحصیلها استدراج
من تحصیل سائر الاشیاء فمن لم یعلم هذا الصانع و فقهه فی تحصیل جمیع الاشیاء و قیل فی هذا المعنی ایضا من لا یدری
نفعه عن ضرورة فهو لا یزال یفقد فی امره و قیل انت متعبد فی امرک لا نلک لاندری نفعک عن ضرورة و غیره و فی
المعنی بالفارسیة نیزان و نفعه فو فیدانی از آن جهت چنین برایشانی فائده امری مناسب هذه الرسالة اعلم ان اهل الاما
علی قسمین خاص و عام و الخاص علی قسمین خاص و اخص الخاص و العام ایضا علی قسمین عامی و خاص و عامی و خاص
فی العام هو الذی یدعی الفرائض و یجذب المحکام و العالمی الفاسق هو الذی لا یدعی الفرائض و لا یجذب

الحاکم و الخالص الذي يوحى الفرائض والنوافل ايضا ويحتسب المحرمات والمكروهات و اخص الخواص الذي
يودي ما ذكر و وصل الى مرتبة الاستقامة و الخلوصة و نفع الخلق كما قيل التعظيم لله و الشفقة على خلقه
من كمال الايمان فانظر ايها الطالب الى اي قسم انت فبين لنا مثالا او خبر عن هذا تعرف انك من اي قسم و هو هذا اذا كان شخص
محبيا زافا على وجه شخص فلهذا المسمى عليه ان فعل مثل ما فعله فهو المسمى بالصالح وان تعدي عليه بضرب او شتم او غير
ذلك فهو المسمى بالفاسق وان عفا عنه هذه الموصوفة بالتكليف والتعصية فهو من جملة الخواص ان تلذذ بهذا الفعل واحسن
اليه بالدماء او بالعتاء فهو من اخص الخواص فليس على هذا جميع الجائزات فاعرض على نفسك هذا المثال تعرف من اي قسم
انت ولا تعتمد عليها حتى تجربها مرات والحمد لله رب العالمين هذا اللفظ الشيخ نقله عن خطه واسطه واصل شيخ
شيوخه زيان فخره شهاب الدين عمر سروردي قدس سره و عوارف المعارف و باب بديات و نهايات كلامي ميفر ما يدرك ترجمه
اين است مبتدئ را بايد كه رجاست فقره قابل نيتند بقبيل مصل و صيام نماز را ترك كنند كه مصاحبت بايشان بدتر است از انجاست
انباي و ثبات و ضرر اين بدتر است از ضرر آن و بايد باشد كه گوشت را عمل شغل متعبدان است و بايد ارباب احوال بدتر است از آن گوشت
كه تغيير نماز فرض روز به فرض است و زياره بر آن حاجت نيت شيخ ميفر ما يدرك اين سخن در گوش مبتدئ نيكو بدست است كه تجربه
كرديم و علم است نموديم و مراد بهر وجهي و نيتيم فقره و صاحبين او و او تيمر آنگاه كه اين سخن گوئيد و زيارت و عبادات و نوافل قابل
نيتند بهر صورت تحت محيط تصور را ندانيد و آنچه صاحب احوال صحيحه باشند بنده را بايد كنك كنند بهر فضيله و فضيلت تا بدليل است تمام
قدم كرد و مبتدئ را بايد كه از تلاوت قرآن و حفظ آن نصيب داشته باشد و بقول كسي كه گويد زيارت ذكر و افضل از تلاوت قرآن
گوش نمند كه بقرآن و تلاوت آن در نماز و غير نماز هر آن روز كه درين راه دارد برسد و بعضي از شايع كه مريدان ابا دامت ذكر و حوا
امر ميفر ما يدرك براي آن است كه ما موجب جمع هم كرد و هر كه ملازمت تلاوت كند در محلول و ترك نمايد بدان در وحدت فائده و بهر ارباب
تلاوت و نماز بشتر و داني تر از فائده ذكر واحد و چون از نماز و تلاوت لالتسي و سامتي طاري گردد و انقبض ارباب نمايد و از تلاوت بزرگ
خود و آيد كه آسان تر و سبك تر است نفس و بايد انك نيتي باكمال محالش بجا نيازيست از سياست نفس و منع وى از شهوات و گرفتار
نصيبه از زيارت و صيام و قيام و انواع غيرات و مبرات و تحقيق غلط كردن جمع كثير درين مقام و گمان برونند كه نيتي مستغنى است از
زيارات و نوافل و اگر قيام بدان نمايد با يك نماز و دين سخن غلط است نه از آن جهت كه ترك زيارات و نوافل عارف را از معرفت محبوب
گردانيدل بدان چسب كه از مقام غريبان دارد و نعم نفسى ناصيه هم اختيار در اخذ و ترك بدست دارد و گاه به رفق و سامحت نفس نيز كند
و گاه به نظر ادب و سياست بجانب ديگر دال الى آخره و قابل و الله اعلم و حاصل ما كه مراد حضرت شيخ رحمه الله عليه دفع و رد اهل بطالت
و رسد زيارت بخوبى كه قابل انداخته و قابل و تجاوز كنند از سياست نفس و طريقه قتل و مغرور شوند از احوال باعمال بعضي كند
بضللال و ضلال مبتديان احتياج برين طريق و ترغيب برين مقام و ذكر اين نوع كلام مناسب ليكن از سياق اين كلام چنان قتيار
افهام كرد كه گويي بطريق مختصر درين و انصاف آنست كه شيخ طريقه خود را بيان كرد و كلام جامع آنست كه فضل سابق فقره
يافت كه طريق شايع و صواب و سايك طريق قرب و وصول و تعيين و اختيار و ذكر نوافل مختلف است با اتفاق بر آن كه طريق
مجاوزه و عبادت و قنات است نيت و ليكن عبادت را قسام و اقسام بسيار است و افاضل و نوافل و زيارات و اقامه و ولايت و تصحيت چنانكه
وحي مريد مبتدئ بر ذكر واحد و مراد بهر او و تقصير بر ادای فرائض و رواتب و صلوة و صيام و تضرع و تضرع و تضرع و تضرع و تضرع و تضرع
باطن اثار نفس و جود نيكو را كه ذكر ارمي مقرر است بيان شايع آنگاه گفته اند صلح بجال مبتدئ و كدر است و مجال متوسطه و احوال

و تیری نماز و ادا یقین است که اگر تیری مشغول بدوام ذکر باشد و در تحقیق حقایق تقوی و دقایق و روح گوشه و توبه و اجتناب
بجانب حق دست دارد و بود قطار بر و اجابت و سنن از صلوة و صیام البته بمنزل مقصود برسد و طریق سلسله شریعت نقیضه
قدین اندام سر بر هم که اقتضای بر ملازمت ذکر خفیه و تصفیة قلب از نفوس اغیار با عدم مقصود و تنقیض اقسام عبادات ظاهر
از صلوة و صیام و اعمال و اوراد و طریق سحرست و نزد لاهوت طریق تحصیل قرب و وصول و فلاح اولی و اقرب از ان می تواند
یافت و اگر در باب غشی فرموده است که شادان و تقصیر و اعمال و اوراد و سبب قطع خرد و نقدان تربیت سبب مزید و ترقی تیری
در مقامات متخیر و کثرت اوراد و نوافل نیست چه سیرانی بعد از انکامی سیرالی اند و حصول مرتبه فنا که نهایت عبارت از ان است
سیرانی نیست و غیر تیری او و تجلیات الهی و مقامات قرب است و انحصار و توقف وجود این تجلیات و حصول این مزید و ترقی
اقامت اعمال و اوراد ظاهر نتوان کرد و توجیهات قلبی و مراقبات قلبی روحی با دوام حضور و حفظ آداب قرب نیز معیشت آن بود و انرا
که هر هر روح و بی سوز آبی تنویر گشته و لطیفه سروری بذات حق میرسد متصل گشته و از خود فانی بشود و در سیرانی الله و عالم الترقی
و المزیه بود و اگر چه کثرت صلوة و صیام تلاوت و قیام و تعاف و تنقیض این اقسام و در سیرانی و قل کل یعمل علی شاکلته فربکم اعلم
الایة و آنچه حصر ترقی در مقامات قرب بعد از وصول بر تیره نهایت در ایگان با اعمال و جوارح محل کلام است نعم وی دائم باشد ترحال
خیر و ارجی آداب ظاهر و باطنی صاحب نفس مطمئنه است امام عارف عالم حجت اندام عبد الله محمد بن علی که کیم الترنی و نور الاله
میفرماید که نورانیت بعضی قلوب بنور توبه و توحید بود که تصدیق است به لا اله الا الله و این باعث است بر اتمثال اقامه و نواهی الهی اگر چه بعضی
ظلمانی از محبت دنیا و غیره فانی بود و نورانیت بعضی قلوب بنور انابت و ارادت باشد که سبب زکام نفس مصفا می باطن بود و انرا محل
نیست اصناف مضاعف بود و انرا محراب نورانیت بعضی بنور ذات حق بود که موجب نمای با سوا می مطلق و باقی با حدیث حق است و یک
عمل ازین شخص مگر خاطر می که بر دلش دارد و در عمل تعلیم از ازل توبه و انابت بدان نرسد این حاصل کلام امام حکیم است و در عرفان
نیز در باب انحاء خلقت میفرماید که صادق باید بداند که مقصود از خلوت تقرب الی الله است بهارات اوقات و کف جوارح از ذکر و ت
پس قومی را از ارباب خلوت ملازم است اوراد و صلوات باشد و قومی دیگر ملازمت ذکر و احوال قومی اودام را بر قبیله قومی بر اتمثال از ذکر
با و اوراد و قومی را از اوراد و ذکر این کلام شیخ نجاسیت و رعایت تعدد طرق نزدیک تر است از این بیاطا هر شود که عدم مقصود و ریا تیر
و نهایت ترغیب بر عمل و دفع اهل عت و رحمت است و الله اعلم و حاصل روح عمل نیست که شخص علی بن ابی طالب عیسیان امام و شفقت
عبادت اتمثال امر و موافقت سنت است فیلوله و در قفس برافقت سنت فاضل تر از ذکر و نماز است در آن وقت با وجود و علم و توحید
بدان مثلاً است و اکل طعام تسمیه است در اکل و توحید و آخر و بعضی ازین قوم در بر فقر رعایت آن کنند و گویند تخم سبکی لقمه است
انچه بر غفلت غورند و غفلت بکار برند و این خیالی نیک است لاسیما آنرا که مولع است بدگر و لیکن از غفلت از ان نیک تر و
سماض است نسبت صحیح که در سخن کردن در وقت اکل و رود یافته گویند سخن کردن بر تقدیر یکبارگی کسی نباشد با سخن
گویند یا چار و ذکر از سلوک بهتر باشد و این بحث موضوع است و با وجود آن توقف بر سنت اولی و فصلت و حاصل بر تیر و کوشش
صدق و صفا و لیکن میفرماید بر صلفی به و اگر قناری و سوسه هم از راه تجاوز از حدت و افراط طبع در آید و طبع از
خیال احتمال عقل بود و تکلف در اخذ رخصت و دفع آن نافع فتمدن الله سبحانه و تعالی خصلان ایاتی عزیمت
و اگر درین باب فرموده اگر چه در باب دایمی حق نفس که ان لنفسك علیک حقا و شکر تو سبب نعمت که ان الله یحب
ان یری اثر نعمته علی عبده نیز تواند بود و شادان با زویر پیچوری و در ترقی نفس منفی افراط و تفریط و بهر حال دوست

بسیار است با حق یا قیوم در باب دعای رسول الله صلی الله علیه و سلم آورده و با جملة ثابت شد که هر چه واضح است معنی او
و مستحسن است در حد و آتش اخلاص و انصاف و حسن است لایسما و فیکه سنده شود و باصل شرعی مثل و دیای صلاح و الهام
در کتب ثابت المرتبه است از اولیاء خدا می فرمود و علا چنانچه احزاب بنا و کذا قصه صاحب البر که از حضرت رسالت صلی الله
تعالی علیه و سلم نقلی یافتند نموده چنانچه این قصه و مجلس خوانده آید و اکثر احزاب این باب را باطل جعل جمیع و تلقین را در حدیث
ست به زیاد و نقصان محلی به مقصود و موعوم خلاف آن در کمالی ظهور لفظ و موعوم معنی باطنی بر مطالب و محقق
و آورده و تحقیق که در سلسله حدیثی که از حدیثین حکم دارد بخلاف احزاب بعضی مشایخ که مثل است بر عبارات و اید و امور شک
مطابق که اگر گویند این احزاب حدیثین بر مشایخ و از حدیث صلوات ایام و اسامی و مانند آن چه باشد چنانکه ایشان است که در حدیث احزاب
آن احادیث است که درین باب نقل کنند و از حدیث صلوات و احزاب حدیثین است که از حدیث احزاب معنی تعدد و استماع
باشد یا مکان و دعای فوق و این عاونا را با وجود آن شک نیست که اخذ و تسکین حدیثی از حدیث اولی و فصل است و تحقیق
مقصودی از تقصید و دنیا و آخرت نموده الکه حدیث و حدیث و در آنجا با کل الوجوه و آنها و ادعیه مذکوره را باید که بر حدیث
خوانند و هم بر آن چه می گویند و یافته عمل آید و چیزی دیگر بر حدیث صلوات ایام و اسامی و مانند آن چه باشد چنانکه ایشان است که در حدیث احزاب
و اختلاف است علماء را در باب لفظ سیدنا در حدیث و او در حدیث کیفیت صلوة علی النبی صلی الله علیه و سلم و ادعیه مذکوره را
که نزد قصد تعدد و افعال بر لفظ ظاهر و قصد تعدد چنانچه بعد از تسکین نام و در مقام قصد و ادعیه تفصیل و تعظیم و همی که افاد
این مقصود و کثرت رعایت نمایند قاضی ابوبکر ابن العربی المالکی در زیادت و ارجح حدیث که آن نزدیک به حدیث است
حکایت در حدیث که کاتب معروف بشرف اقامت مدینه مطهره علی ساکنان السلام و تحمید شرف بود شیخ علی ابن عسکری الجلی را
که از کبار مشایخ قادری بود و یافت گفت بخوان این عاونا بر وجه حدیث بالصلوة و بالسلام و بنا و محمد صلی الله علیه
و سلم بنیاد و السید علی الدین عبدالقادر شیخ و چون به سطره که با تمام این حکایت را در حدیث شیخ لقمه شریف گفت
و گفت در اینجا بزرگی بود شیخ بدر الدین نام ساکنان هواد کونه و خیر را با ایشان و شیخی تمام بود و چنانکه نام شیخ را بزرگ ساخته
بودند مقصود و تفهیم که محبت و زبردت است تا بقدر تسلیم که چه به سابقه معرفت طریقه و ادعیه شیخ ایشان و تسلیم که مقصود
بیان شود و از فرط و تجاوز از حد و عقا دست بعد از ساعتی سر بر آورد و فرمود عاونا را که از راهان به بر حدیث خوانند و شیخ
و دیگر آنکه تمام مکمل معنی آن باشد در آن و افعال کنند آن و دیگر سبب است که در دل پنهان باید داشت و اظهار کرد و با صلوات
و فصل گفته اند که خاصیت اسم و ذکر در معنی تصرف است و در تقضایش و سر آورد در عدوت و اجابت بر قدر محبت و
لذا قطع نشود عالم بجای واضح المعنی تا بتدبر و تفکر و تصرف او در تقضایش فوق و باید و باعث هسته فزاینده و
جای از خفی المعنی باید فرمود تا باهام و مقصود عظمت آن موجب علو محبت و می گرد و مقصود را احکام بین است
اعتبار عدد که موضوع است شرعاً یا مستطاب از شرع بر وجه صحیح لازم است و تقصیر مقصود بر جریان نیست آنی بر وجه
بر آن موقوف است چنانچه کتب لاگیش از حدیثین آن بایستند نیامند و اگر از حدیث مذکور نیامد مقصود و در اینجا
است که شایع آن داده حدیث است آورده اند که یکی از مشایخ در خواب و دید که میخواستند آنرا که تسبیح کنند و او با صلوات
و غیر در آن جانب و دیگر میخواستند دوستی بر سر بند و زنده و بر اند که کون از ایشان را ایشان آنرا که تسبیح کنند و شیخی و تسبیح
بار و پاره بر آن نگونید و او حدیث را گوئی و اما احتمال اشکال کثیر رعایت ساعات و امثال آن از تفصیلی که از باب علم

حروف و کسبه و طلمات غرام و در انداز علم طباع و طبائع است و بعد است از حق و اجتناب از شایع و این گفته نمایان الهی و
الشکال و واقع النسا که در این عربی قدس سره گفته که علم حروف علم شریف است لکن مذمومت و بی فایده است
اصح از رونق فرموده اند اما در پیش در این محبت توکل صاحبان در حساب استواری غیر محققه و این قانع است در تمام کل
با اعتبار آنکه اینها در پیش حساب مثل مساوت یکدیگر و طبع که از باب هم نظار بعضی استعمال بر رست آید و دنیا
محبت آنکه این محبت است و بعضی که مثل است بعمارت آن و بعضی محبت است و تسلیط ذل و دیوان و افلاس این باب علم بسیار
کیمیا و مرکب بر اصحاب نجوم و طریقه دعوت پر و جوهرتعارف فی تکلیف و تقصیر نیست و آن نیز در عالم در پیش چیزی نیست
ذکره انداخته فرموده و روشنی توابع و نکسار و خاکساری است و اهل این صناعت را اخلاق نیک تر باشد تا بآنکه
چیزی تصدداستقام کنند و اگر بحقیقت تقوی رسد و تسک با سوار آبی بر روی شروع و سنون نمایان چیزی دیگر نیست
وصل هر چه جزو است از موجودات همه در وضع حد است و مرجع وجود و حکام آن با اعتبار اقسام چهارگانه است
بالفعل آنی احد است از آن است که در انداز وجودات حد و غیر است و ترتب آثار و ظهور خاص آن بحسب تحت از نیست و سبب اهرام
بدان منوط گشته و در مقدار عدل و در شرح و بی محبت است آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعضی از مراحط را فرمود و بعضی
با کمال تمام فاهن صدقات مستطقات و همه بعضی از این مراحط را بر سطح و عدل آن جسمهای که در پیش خود نهاد و بود و غیر
خود و از آن بر راضی اند که خطی بود و پانصد گره برای تعدیل بر آن بسته و لیکن جوایز بر نیست و خصوصیت که آن متعین است در
زمان بود و قول بعضی از مشایخ که السبحه اعون علی الذکر ما دعی اللاد و اجمع للفکر و اقرب للحضور و اعظم للشواهد و فصل
ثواب ذکر که در خارج و کثرت کارها را اینچنین که گویند سبحان الله عدد خلقه حکما هو به او یحیی و یضی علی را اقول است حق است
که صحیح است و در مرتبه تفصیل آنجا ناقص با کمال و اما قول بعضی آن مشایخ و وقوع است و بعضی از کارها و ثوابه و الله اعلم
وصل آنچه در محبت و طبع بعضی نفس است بر آنچه آمده است بر اندازه و قوش و از اینجا گفته اند که تغیر را اگر از اینجا بر آن است
از فنون بسیار به تعلیم کنند و شک و آن فن نام شود و در زمان خود گردد و در همین قیاس است حکم بر چگونگی از اندک و در
بر آنچه حقیقتش از ارجح است احتمال استقامت نماید و فعل و اعمون بود در وصول بمقصد و قوی اسرع در ظهور و در این
آنست که سلوک این طریق است بخش و شوق فراز است از آنکه تسر و تفر به راه غلظت طبعش بر بند و وصول بمقصد بر قدر
محبت و اندازه نیست بود و در هر عملی که بفرج و انبساط و رانید باعث بر او است و اتمام آن قوی تر بود و این طریقه شایخ
شاذ نیست قدس سره است و سلوک بریدن و طالبان در ابتدا چو ایشان مردم به رفیق و لطف دین راه و آرزو و محبت
و آسانی بمقصد و مانند این طریق را قوی و لافق است بطریق شریعت صحیح برضای و بر قوی است از انوار رحمت عام تمام است
ختمیه صلی الله علیه و آله و سلم سخن امام و متباین سلسله ایشانست الشیخ من ذلك علی را حاکم و نیز فرموده من ذلك علی
الدنيا فقد غشك ومن ذلك علی العمل فقد انكبتك ومن ذلك علی الله فقد انضكتك و اول بر ایضات و مجاهدات شانه
تغیر طالب نمایند و از خودی در آنست به تهر و هر بیرون نیارند و او را بوی گلبانند و آنچه در واقع حال طبعیت و مزاج و بی
از اندک کار و از ریا و غیره گفته اند و با این محبت و حال و تصرف بر تربیت و بی مشغول شوند تا به نورانیت صحبت و تابش
است از راه صراط مستقیم سلام بجای رسد که آنجا را گزیده و بدان بر سیده و پوشیده فرموده ذکره اند و اینجا اول که صحبت نماید
رسیدیم و در حدیث ایشان ندانیم و در حال کشت و در حال خالی چیزی که گزیده و چیزی در میان خود چنانچه با برادر از قدیم ایام از شنیدن احوال

حاصل طلب شی بود و احدا بحاج طلب از قربت حصول عطا اولی و آخری است بایصال بقصد و اجتناب دوام سبب باقی و تحقیق
 چون بقصد التزم در دوام تحصیل لازم آید و اولی نایز گشتند اندک انتحال از روی پیش از نفع حصول نتائج و ثمرات آن بدانند که یک
 چایه میکنند پیش از بر آمدن آب بجای دیگر رود و بجای یکند این سخن بدان شخص نفیض یافته که اول گفته شد که اوامت و در شخص
 بود یا منوع و اوامت آن شخص از نیستی است آن بر تقدیر عطا اولی و آخری و اوامت آن و دیگری هم از نیست و در عطا اولی و آخری
 که التزم شخص در دوام و اولی باشد یا آنکه اختلاف بدان نیاید اختلاف طریق و حال ساکن نیز تواند بود و عطا بر اساس طریق بدین
 این خواهد بود و مناسب حال تر سلطان و اندک علم **حاصل** دوام شی زیادت است بر آن اعتبار اگر چه عمل امروز همان عمل یروز
 بود و زیادت نیست تدریج عمل واحد در ترقی و مغز بود و عیش روی در افزونی دارد و از نسیط تنوی و عیاه و غوغون
 بیرون باشد معون آن بود که هر روز هیچ عمل نکند و آنکه امروز عمل دیر و کند آنرا امروز گویند و آنکه عیش هر روز زیاده از روز
 گذشته بود و نام وی چنان شد که نیکدل خود ممکن نیست هر روز زیادت عمل دشوار است این است تحقیق بعضی تحقیق دین باب که روانه
 بعضی توهم گفته که شمار آن در اعمال ظاهر بود و الا توهم بیاب حق و فکر و صانع و الای وی سمانه هر روز تازه تر و قیافه زیادت و
 گویند سلسله از سالی دین باریخرا که نامت عمل هر چند در از توهم گفایست و بعد از کامل روشن کرد که زیادت دین عوام هم باقی نیست
 که تحقیق کرده شد از زیادت حاصل هر روز از روز گذشته هم بر تفرغ و دشواری خود است فاهم و اندک علم **حاصل** از حکم عطا است
 رحمة الله علیه از ابریت عبد الله بوجود و ادوادمه علیه مع طول الامداد فلا تستحقان ما منه مکیلا
 ان لم یطیعه سیماء العاکرین و هجعة المجین فلو کوا هم ما کان و چه نهنگان خاص خدا تو هم اندر نظر آن ابرار و قرائن
 که از خطوط و اادات خود منع شده اند بر اعتبار اادات سولی تعالی بسیار آید و از آنکه نمایای خطوط و اادات در انسان مانده
 بالکثیر فانی شده و سولی کریم تعالی و تقدیر ایشان از مقام طاعت و عبادت اقامت نموده بر نفع و نجات در دنیا و آخرت پس فرموده
 لا بدوا و انواریت یقین یانی شامل حال ایشان است که اقتضای قیام دین تمام کرده پس چون ای مخاطب ندان که او را اندک سمانه در او را
 و اعمال بپوشیده و توفیق اوامت و تهافت بر آهانه است دیگر او را چشم کم بین اگر چند سیاهی عارفان و بهجت جهان خاص ناصیه
 او نه بینی و بر یقین دان که کار و سه و انجذابی در املن او پیدا شده که موجب نفوس و تحقیقی اقامت و اوامت و در شده و اگر آن کار
 نمی بود و آن توفیق نمی یافت اقامت و در تهافت بر آن صورت نمی یافت و لا اله الا الله اما اهدنا یا اولا حیننا و لا حیننا الاکبر که بر نسیط
 بجانب حق ملو بهر تمام نموده لایب و بهی از جود و خلق و اختصاص مخصوص گشته چه اگر نه باعث محبت و تعظیم آفتاب درویش سیرایشی هرگز
 تعلق و انساب بر ضد آن آیت را اختیار نکرد پس بر سبب اندازه تصدیق و بی تعظیم آفتاب مایت تعظیم وی لازم آید لا اله الا
 اندک مستجاب جناب حق اندک سمانه تنگ حرمت یا نیا ایشان اگر چند فاسق و دیگر باشند جائز نباشد لا لعنوه فانه حبیل الله و
 رسول الله محبت است الا آنکه جدی که در شرع تعیین یافته نباشد عی الله و رسول الله اقامت باید نمود و بعلت آنکه دی تنگ حرمت است
 کرده بر اهلک و اطفال خود اعات نموده است و اقامت حد خاصه بر اهل خصوص باید که به مخالفت بوی و تجاوز از حد محدود باشد و از آن
 از اعرض و طعن و تم تعفو دارند تا موجب عروضر نمی گردد و از نجاست تصریح بعضی مردم سبب تعرض بار بک خصوص آن محبت
 اقامت حق است بلکه بعلت تجاوز از حق نسال الله السلامة سیدی الشیخ ابو الحسن زلی میفرماید که اگر الهو منین و ان کافوا
 نصیحة منین و اقم علیهم الحد و واجهم رحمة الله لا تفرحکم الکنون سیاهی عارفان و بهجت جهان که فرموده است که دین
 سیاهی عارفان گفته اند سبب نیست اول تصریح بر سولی خود هم در طلب و و هم در طلب از و و بهیج حالی تو چه ایشان بجانب خلق نباید

طاعات هر چه آید در آن حال کفایت آنرا از او بدارد و مستثنی نگردد و بدین معنی نشود برای خود بدین چیز یعنی شنیدن عیان این اگر کفایت
و مدارق بر زبان جاری بود و کمالی ایشان را از انوار طاعات و عبادات عاری و بدینکه که اجزای طاعت بر دست بندیده بسبب فتح آفتاب
ست هر که قیام نمود و طاعت و محالیت بشرط او پاشاده شد بر وی باو ابغیوبانسی تا آنکه مرا حضرت شیخ نجیب الله فرمود که بدان
و غیب یاران را در ده این چنین فتح و کشف بدار که است و می چید سعادت و مطلوب صیقل فایده است و الا کشف کائنات که در موصیان
معنی گردد و مقصود نبود و گویند که در آخر و بالی حال سالک گردد و نسل الله العاقبه شیخ ذکره الله فی شرح فرموده باید بر فضیلتی که از عمل
و نظر آید بصیحت پیوندم از آن باشد که یکبار در مجلس در آید تا باری از عالم آن باشد که قدر هم است و الله علم حاصل نظر بر ساق
از آن که بر خبر و آقا گفته شده است باطن خفته نصیحت که همه را می بود با سبب سانه تعاضد که کشف حقیقت دعا عبودیتی منت فخر
بسبب آنکه تا که عبادت معتزل بوقت هم چنانکه غایت شکله در وقت و کون شمس واجب شود و عاتیر در وقت نزول بلا شروع و
سندوب باشد و هم چنین است حکم ذکر می که فائده یا اثری بطن منوط و در موصیان اند و حقیقت حکم سائر اسباب عادتین است و
بتحقیق امر دعا واقع شده و مرتبه حاجت بر آن وجه که در عالم کاشاء و معنی شاء پس لازم است رعایت آن من حیث الحکم و مقتضیات
بر آن من حیث العبود یا آداب شرعی که در شریعت آمده چنانچه در سائر عبادات و گاهی ذکر و در سائر امور و عمل البطلان یا در شغل
ذکر می عن مسائل غیبه افضل ما اعطی السائلین چنانکه در خلاص خواندن از غرض آن هم داخل است با آنکه هیچ گویم و حضرتش نیز می
از طلب و سوال است و گاهی نظر سابقه تقدیر و احاطه علم علیه بر سکوت لازم حال مقرران حضرت کرد و چنانچه فرمودی عن سوالی علمه
بجائی و شمی و کبریه نفس است که در وقت خلوا و زوای نطق و سکوت بطریق کنایات و تجلای مستترال رحمت نمایند و بعضی اینها را
نموده اند که طاعت است میان حمت و طاعت و نطق و تپش را بر تحقیق هر چه در عمل خود بر تقدیر رحمت حال و معرفت خاصیت وقت
فاضل است و همه آنرا از ایداد و صلوات الله علیه و بسلامه و احوال شان قوی یافته اند و هر چه از ایشان واقع شده فاضل است و الله اعلم
علمای که هر یک بر سبب بی علم لفظ است چنانچه عبادات چنانچه ذکر و دعا و تسبیح و تلاوت و مانند آن و بعد از جنس عبادات چنانچه طلاق و حقان و اقرار
و جبران و تبرع و اقرضه و غیره و ادنی تر است آن بقول صحیح اهل نفس است و بی آن خیر و محسوسات این سخن گردد که لسانی باشد و الایاد و اشت
حق تعالی و اقدار دل را درست و ذکر و قسمت ذکر و کبر لسانی شیخ بحالین فیروز آبادی و در سلاستقیم بگوید در خلوت اهل حق ذکر نفسی
جانی بود و نفسی زبانی و ذکر خفیه نزد شیخ طریقت همان قیام دل را گویند و آنها گویند که خفیه یعنی آهسته گفتن خود بشود نه همسایه چنانچه
در قرأت نماز و گویند یا کردن بدل را ذکر گویند آن قبل قلب است و امری محمود است و بعضی باطنی را ذکر و حالات اما ذکر باطنی لسانی است یا چنانچه
یعنی اطلاق اسم ذکر بر لبت بر آن کنیم و او را با این نام خوانیم یا آن فضائل و خواص که در شرح دیاب ذکر و در دیانیت است از شامل نمود و
بر آن مترتب گردد و هر دو شیخ معنی است چگونه ذکرش گویند و اطلاق اسم بر آن کنیم یا آنکه ذکر بر لبت یعنی حفظشی و به کار آن است
چنانچه اطلاق آن بر آنچه بر زبان جاریان یافته نیز آمده فی القاموس الذکر بالکسر الحفظ للشیء کالتذکار و التی بخیر علی
اللسان و الصفة کالتذکر بالضم و مقابل آن در معیان بود و مقابل ثانی سکوت است یعنی هیچ کس نمی تواند بداند که بر چه می شنید
کلام نفسی بود و در لفظی خبر از کبر بر قیاس قلبی و لسانی نبود و در حقیقت عدم اعتبار در قلبی در ترتیب خبر و ثواب بی دلیل است و نیز شیخ
طریقت حقیقت ذکر همان را بدو است حق قبل و اثر آن اقوی بود علم است از ذکر لسان و تحقیق معنی ذکر اینجا به قصد دست بجای آن
درست است آنچه حال ذکر خفیه شغل باطنی نیست و حکم او را در دعوات و اذکار که بطریق و در خوانند دیگر اینجا نیز بیان باید گفت یا
مواظاة قلبی و اتم و اکمل گفته و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

ذکر و قسمت نفسی و لسانی

ووقت الظهور والله اى ميل ذكاه عن كبد اسماء الى بلوغ الطفل مثليه وعنه مثله وهو قولهما و
 زهره والخصه المشقة قال الامام الطحاوى وبه نأخذ وفى غير ذلك ما هو المأخوذ به والبرهان
 وهو الاظهر لبيان جبريل وهو نص فى الباب وفى الفيض وعليه على الناس اليوم وبه يقضى سوى فينى
 يكون للاشياء قبيل الزوال الذى المختار شرح تنوير الاضمار نصيب تولى من استكره انما لا يقصر كفى
 وان وقت ذلك نرى على الخصوص نماز يشين اچون آفتاب از سرگير وگندارى كدر آخره وعلما بختلاف
 باتفاق او الكنى بغيره تفسير يعقوب بن الفضل الثالث فى امور مبتدعة باطله اكب الناس عليه
 على ظن انها قرينة مقصودة وهذه كثير فلندكر اعظمها منها وقف الاوقاف لاسيما النقود
 لتلاوة القرآن العظيم اولان يصلى نوافل اولان يسبح اولان يهلل اولان يصلى على النبي صلى
 الله عليه وسلم نوافلها لروح الواقف ولروح من اراد منها الوصية باتخاذ الطعام و
 الضيافة يوم موته او بعد موته او باعطاء دراهم معددة لمن يتلو القرآن له او يسبح له
 او يهلل او بان سبب عند قبره رجال اربعين ليلة او اكثر او اقل وبان يبنى على قبره بناء و
 كل هذه بدع ذكرا الخرافات والوقوف والوصية بالزاد والمأخوذ منها حرام للاحد وهو كالم
 بالتلاوة والذكر لاجل الدنيا طريقة محمدية براحمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرسالة فى اثبات رفع السبابة فى التشهد

الحمد لله الذى وفق من شاء بالسنة النبوية وخصه بالرتبة العلية والصلوة والسلام على
 رسول الله محمد خير البرية وعلى الله واصحابه الذين كل واحد منهم قائد الى الشرع والشرعية
 قال محمد ومنا الاعظم لاجل امام الكل فى الكل هي السنة ما سعى البدعة برهان الدين
 ابو المكارم ابراهيم بن داود الوصل الى رضى الله عنه واسرناه وجعل الفردوس متواة
 اعلموا وفقك الله تعالى واياك الاحياء سنته بينكم صلى الله عليه وسلم ان الاشارة بالسبابة
 سنة على الاصح كما روى فى صحيح مسلم عن عبد الله بن عمر رضى الله تعالى عنهما انه
 قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قعد فى التشهد وضع يده اليسرى على ركبة
 اليسرى ووضع يده اليمنى على ركبة اليمنى وعقد ثلاثة وخمسين واشار بالسبابة و
 فى الكفاية الصحيح ان الاشارة بالسبابة سنة قال ابو حنيفة رحمه الله جزم رسول
 الله صلى الله عليه وسلم فضمنه كما ضمنه وروى عن محمد رحمه الله انه قال سمعت ابا حنيفة
 رحمه الله يقول ان الاشارة بالسبابة سنة ثم قال هذا قولى وقول ابى حنيفة رحمه الله
 الله وفى المحيط يرفعهما عند النفى ويضعهما عند الاثبات وهو قول ابى حنيفة رحمه الله
 رحمه الله وكثرت به الآثار والاخبار فالعمل بها اولى وذكر فى السراجى من شرح الهداية

حيث قال قد صرح اصحابنا ان الاشارة سنة وفي المضمرات ان السنة في قول
ابن حنيفة ومحمد رحمهما الله ان يشيئروا روى عن ابى يوسف رحمه الله
في كتاب الامالى قال ابن امير الحاجر في شرح المدينة والتفتت الروايات عن الائمة الثلاثة
انها سنة في العمل بها اولى وفي المنطق ان الاشارة عند قوله اشهد ان لا اله الا الله
حسن وذكر شيخ الاسلام علي بن حسام الدين رحمه الله في كتاب الاشارة عن النخاسة
ان الاشارة عند قولنا اشهد ان لا اله الا الله لا خلاف فيه قال ابو يوسف يعقد الخضر والبصر
ويخلق الوسطى بالابهام ويشير بالسبابة وفي شرح درر البحار بعد ما حكى الخلاف
فيما بين المتأخرين في الاشارة وعدمه ثم قال والمفتي به عندنا هو الاشارة وايضا
في الخبذان الاشارة جزء من سبعين جزءا من النبوة كما روى عن عبد الرزاق عن ابى هريرة
رضي الله عنه انه قال النبي صلى الله عليه وسلم ان جزءا من سبعين جزءا من النبوة تأخير
السجود وتكبير الاطراس واشارة الرجل باصبعه في الصلوة وهذا ضابطه ايضا بالفارسية

اشارة وشهادتي خروجه	او جزء من اجزائي ثبوت	المرجوم كروني من حاوت	الزني سيار كشت ندرت
خبر شمس سحر است كذا	لان العاقل كفته الاشارة	وقد اتفق الفقهاء من المتقدمين وجهوس من	

المتأخرين على ان الاشارة بالسبابة في الصلوة عند قولنا اشهد ان لا اله الا الله سنة وانما اشهد
بمنعه بعض المتأخرين وهو ضعيف جدا لانه خلاف الرواية والمداراة بما ذكره عن النبي صلى الله عليه وسلم
وسلم واستفاض بل تواترت اقوالهم بان الاشارة سنة وكذا عن الصحابة والتابعين رضي الله عنهم
عليهم اجمعين وكذا عن الائمة المجتهدين اصحاب المذاهب الاربعاء ابو حنيفة رحمه الله ومالك رحمه
الله والشافعي رحمه الله واسحق رحمه الله والابو يوسف رحمه الله ومحمد رحمه الله ونزير رحمه الله وسفيان
رحمهم الله فانهم قد نصوا على ان الاشارة في الصلوة عند قولنا اشهد ان لا اله الا الله سنة
ولا يلتفت الى من شد في المنع بلا دليل وحجة وما قاله بعض المتأخرين من ان الصلوة مبنى
على الوقار والسكينة فهذا التعليل فاسد لان مدار الصلوة على الاتباع وقد صرح عن النبي صلى
الله عليه وسلم انه قال صلوا كما رايتوني اصلي وقد صدق رسول الله صلى

